

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۹)

شنبه ۱۵ - ۰۲ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۱۳ - ۰۸ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۱ - ۰۴ - ۲۰۱۷

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى (۵۳) كُلُّوْا وَ آرْزُقُوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)

I. تفسیر

1. قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمَا يَا مُوسَى: گفت: پس، کیست پروردگار شما دوتا ای موسی؟!
2. قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: گفت: پروردگار ما آن کسی است که بخشید به هر چیزی آفرینشش را، سپس هدایت فرمود.

فرعون پرسید، "کیست...؟!"، موسی- علیه السلام- با فعل خدای تعالی او را پاسخ داد، چرا که یاد کردن نام او را سودی نداشت، بلکه او را حاجت و نیاز به علم و معرفت پروردگار بود، نه نام او.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در این ارتباط چنین می‌فرمایند:

بعد از اینکه ذات اقدس الهی مأموریتشان را ابلاغ کرد و وجود مبارک موسی و هارون- علیهما السلام- آمدند و پیام الهی را رساندند، فرعون یک اطلاع اجمالی پیدا کرد و یک آگاهی تفصیلی. اطلاع اجمالی از مسئله رسالت و وحی و امثال ذلك است که این اطلاع اجمالی برای همه امم بود انبیا- علیهم السلام- که برای هدایت مردم می‌رفتند. بعضی از آنها ملحد بودند، بعضی از آنها مشرک بودند. آنها از کلمه رسالت و وحی معنایی را اجمالاً می‌فهمیدند، بعد به طور تفصیل آگاه می‌شدند. وجود مبارک موسی و هارون- سلام الله علیهما- مسئله رسالت را مطرح کردند، وحی را مطرح کردند. اول سخن از "من هو" بود، بعد سخن از "ما هو" شد. اول فرعون گفت، "فَمَنْ رَبُّكُمَا" (۲۰:۴۹ طه) (پس، کیست پروردگار شما دوتا؟!)، بعد، گفت، "مَا رَبُّ

الْعَالَمِينَ" (۲۶:۲۳ الشعراء) (چیست پروردگار عالمیان؟) وقتی وجود مبارک موسای کلیم اسم شخص را نبردند، اسم یک حقیقت را بردند که عالم را او آفرید و اداره می‌کند، سؤال‌های فرعون هم فرق کرد. بار اول که حضرت موسی فرمود ما از طرف پروردگار تو آمدیم، این گفت، "فَمَنْ رَبُّكُمَا" (۲۰:۴۹ طه)، بعد از این که اوصاف الهی را ذکر کرد، او خالق کل است، او مدبّر کل است، او مُعْطِي كل است، او رَبِّي كل است، گفت، "مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۶:۲۳ الشعراء) (چیست پروردگار عالمیان؟)، نه "مَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ" (کیست پروردگار عالمیان؟)، چون حضرت از حقیقتی باخبر کرد، نه یک شخص خارجی. کم کم به وسیله این سؤال و جواب معنای وحی تا حدودی برای او روشن شد، معنای رسالت روشن شد، وگرنه در آن برخوردهای اولی مشرکان این طورند، ملحدان این طورند آن حقیقت رسالت را، آن حقیقت وحی را آن طوری که یک موحد درک می‌کند درک نمی‌کنند. بعد وجود مبارک موسای کلیم همان طوری که در آیات دیگر هست، گاهی خطاب از ضمیر غایب و فعل غایب، گاهی التفات از غیبت به حضور، گاهی التفات از مفرد به جمع تعبیر، اینکه خدا باران نازل کرد، بعد از زبان خدا، پیام خدا را می‌رساند، که ما، یعنی مقام ربوبیت، موجودات را زنده کردیم، موجودات را به کمال رساندیم، گیاهان را به ثمر رساندیم و مانند آن، این تعبیر که فرمود، "الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا" (۲۰:۵۳ طه)، راه‌های زیرزمینی، راه‌های روزمینی، راه‌های دریایی، راه‌های صحرائی، راه‌های کوه، راه‌های درّه، راه‌های وادی، راه‌های بَرّ و بحر همه را او "سَلَكَ" و تنظیم کرد، "وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ" (۲۰:۵۳ طه)، که اینجا متکلم مع‌الغیر یاد شده است، مشابه این تعبیر در موارد دیگر هم آمده مثل آیه ۹۹ سوره مبارکه انعام که قبلاً گذشت این بود "وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ" که اول به صورت مفرد است بعد به صورت جمع، اول به صورت غایب است بعد به صورت حاضر و متکلم مع‌الغیر.

خواجه محمد پارسا (وفات ۸۲۲ هـ ق) در کتاب "فصل الخطاب" (ص ۲۷۱-۲۷۰، ترجمه) چنین آورده است:

در بیان انواع علم: و شیخ، امام عارف ولی، ابو عبد الله محمد بن علی، الحکیم الترمذی- قدس الله تعالی روحه- در کتاب خود "نوادر الأصول فی معرفة أخبار الرسول- صلی الله علیه و سلم-"، در اصل دویست شصت و نه می‌گوید:

حدثنا عيسى بن احمد العسقلاني، قال: حدثنا المؤمل بن عبد الرحمن الثقفي عن عباد بن عبد الصمد عن أنس بن مالك- رضي الله عنه- أنه قال: جاء رجل إلى رسول الله- صلی الله علیه و سلم- و گفت:

"يا رسول الله، كدامین اعمال با فضیلت‌ترین است؟"

او- صلی الله علیه و سلم فرمود: علم به الله- عزّ و جلّ. سپس، نزد او آمد پرسید از او، و او- صلی الله علیه و سلم- مثل همان را گفت. پس، گفت: یا رسول الله، از شما درباره عمل می‌پرسم!

او- صلی الله علیه و سلم- فرمود: همانا علم تو را سود بخشد- چه با آن عمل اندک باشد چه بسیار، و جهل سود نبخشد تو را- چه با آن عمل اندک باشد چه بسیار."

ابو عبد الله- رحمه الله- گفت: علم سه نوع است: علم به الله- تعالی-، و علم به تدبیر الله- سبحانه- و به ربوبیتش، و علم به امر الله- تعالی- و علم تدبیر داخل است در باب عبودیت است؛ و علم به الله- تعالی- همان ثنایی است که ظاهر می‌شود بر زبان‌هایی از بیستان‌های قلب‌ها.

پس، علم سر هر امری است. و الله- تعالی- خلق فرمود خلق را اصنافی و الوافی است. سپس، بخشید به هر چیزی علمی را که در خور او بود. پس، با علم، عبد می‌شناسد پروردگارش را، و با علم، عبادت می‌کند پروردگارش را. و آن همان جواب موسی- علیه السلام- است با فرعون هنگامی که گفت، "فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى" (۲۰:۴۹ طه) (پس، کیست پروردگار شما دوتا ای موسی؟! [و او در پاسخ] فرمود، "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى" (۲۰:۵۰ طه) (پروردگار ما آن کسی است که بخشید به هر چیزی آفرینش را، سپس هدایت فرمود)، یعنی، بخشید به آنها خلقت‌شان را، سپس هدایت نمودشان از خلقت‌شان و بودن‌شان به این که چه کسی مالک آنهاست و به چه کسی قیام آنهاست. پس، هدایت همان علم است که بخشید بر هر چیزی از خلقتش، تا هدایت کند آنها را به خودش، سپس شناساند به آنها خودش را و هدایت نمودشان. پس، علم جمله است، و معرفت تمییز جمله: بخشید به هر چیزی خلقتش را و هدایت نمودش سویی خود تا علم داشته باشد به او، و معرفت یابد به او، و عبادت نماید او را. پس، حاجت آدمی به علم به الله- تعالی- به حسب آنچه برای اوست [از] خلق می‌باشد.

شیخ ابن عربی چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ویرایش، عثمان یحیی، جلد ۱۲، ص ۹۷-۹۵، ترجمه):

سؤال هشتم: اگر درباره اهل این مجالس پرسید که "چیسیت حدیث و نجوای آنها؟"، در جواب گوئیم:

(حدیث اهل مجالس و نجوای آنها) به حسب اسمی است که بر پا می‌دارد آنها را، و تعیین نیافته است بر ما تعیین آن، و لیکن اصول الهی محفوظ است.

[محادثات حقّ در اسماءش به اختلاف زبان‌هاست]

و این برای آن است که حدیث اهل حضرت اوّل در مجالس‌شان درباره آن است. پس، مجلس اوّل، که بین دو مثل است، از اسم "الظاهر" و "المبدئ" است، و هر اسمی اعطای بروز و وجود اعیان می‌کند. حقّ حدیث می‌گوید در آن (اعیان) به زبان حیات ارواح و حیات هیكل‌های سفلی در برازخ، و عالم حس و محسوس و عقل و معقول، و [حقّ حدیث می‌گوید در آن با اعیان] به زبان کسی که گم شده باشد از طریق، و جذب می‌شود بدان بعد آن که شکسته خاطر شده است و بیم دارد از فوت، و به زبان "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى" (۲۰:۵۰ طه) (پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده است، سپس آن را هدایت فرموده است)، یعنی آشکار نمود که اوست که بخشید به هر چیزی خلقتش را.

پس، فرق گذاشت [خدای تعالی] بین قول خود با نبی خود، "وَ أَعْطَى عَلَيْهِمْ" (و سخت بگیر بر آنان)، و قول او به او به عین خودش، "فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ هُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا أَلْقَبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ" (۳:۱۵۹ آل عمران) (پس، به کدامین رحمتی از خدا نرم شدی برای آنها، و اگر می‌بودی جفاکاری سنگ دل، هر آینه پراکنده می‌شدند از پیرامون تو)، و او - سبحانه- به موسی و هارون فرمود، "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا" (۲۰:۴۴ طه) (پس، بگوئید با او سخن نرمی)، تا مقابله کند با آن غلظت (تنیدی) فرعون را، و در نتیجه، بشکند به خاطر عدم مقاوم، چون قوتی نیافت که غلظتش تصادم کند [با آن]، بازگشت اثرش بر خودش، هلاک کرد او را با غرق. پس، با نرمی فرعون هلاک شد. پس، [الله] بخشید به هر چیزی خلقتش را در وقتش. بنابر این، حادث می‌شود نشاهی انسان با نفس‌ها ولی شعور ندارد بدان، و آن قول خدای تعالی است که "وَ نُشِيفُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ" (۵۶:۶۱ الواقعة) (و انشاء می‌کنیم شما را در آنچه نمی‌دانید)، یعنی با نفس‌ها. پس، در هر نفسی او را در ما انشاء می‌کنیم است با نشاهای جدید، کسی که علمی ندارد به این [امر]، همان است که "فِي بَيْتٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ" (۵۰:۱۵ ق) (در تردید است از آفرینش جدید)، چرا که حسّ محبوب کرده است او را با صورتی که احساس نمی‌کند تغییر آن را با ثبوت عین قابل تغییر همراه نفس‌ها. (پایان)

در متون اهل عرفان از این امر به ظهور و بطون دائمی، تجدد امثال، آفرینش نو، و نظایر آن تعبیر می‌شود، و مرحوم صدر المتألهین به روش و اصطلاح فلسفی، آن را حرکت جوهری نامید.

در این ارتباط استاد عارف آیه الله جوادی آملی می فرماید:

در هر آن آنچه در غیب است به شهادت می آید و آنچه در شهادت است به غیب می رود. آنچه از غیب به شهادت می آید معانی و تجلیات الهی است و آنچه از شهادت به غیب می رود کاینات و مادیات فاسده است.

"بَلَّ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ" (۵۰:۱۵ ق) این آیه را ایشان و مرحوم آخوند خواسته اند ناظر به این کون و فساد و خلق جدید مستمر بگیرند که یا "فی لُبْسٍ" و پوشش مستمر باشد یعنی هر لحظه هر موجود لباسی از خلق جدید می پوشد و یا "الْبُسُ" باشد که بمعنی التباس و اشتباه است، و چنین معنی شود که اینها دائم در خلقت جدیدی هستند ولی نمی فهمند و در اشتباه هستند و خود را از ابتدا تا انتها در خلقت واحد می پندارند ولی چون آیه در سیاق آیات مربوط به آخرت است آنچنان که مفسرین گفته اند معنی چنین است که آنها در مورد خلقت دوباره انسان در قیامت پس از مرگ در اشتباه اند و آنرا انکار می کنند. ولی دلالت آیه شریفه، "كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" (۵۵:۲۹ الرحمن)، بر این مطلب خوب است. (تقریرات درسی).

شرح حاجی سبزواری: مرحوم حاج ملا هادی سبزواری در شرح این بیت مولانا، می فرماید:

هر نَفْسِ نومی شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

هر نفس نو می شود دنیا: متکلمین می گویند: الْعَرَضُ لَا يَبْقَى زَمَانِينَ، اعراض عالم در تغییر و تبدل است. و حکما می گویند: "العالم متغیر" و بعض حکما در جواهر عالم یعنی اجسام و قوی و طبایع، تجدد و تبدل قایلند و عالم طبیعی را بالتمام حادث می دانند چه جواهر مذکوره و چه اعراض را. و از کلمات عرفاست که لا تَكَرَّرَ فِي التَّجَلَّى. و شیخ شبستری می گوید:

به هر جزوی ز کل کان نیست گردد جهان کل است و در هر طرفه العین
کل اندر دم ز امکان نیست گردد عدم گردد و لا یبقی زمانین

پس هر لحظه عالمی تسلیم می شود و عالم دیگر حادث می شود. و در کلام مجید به اینها اشارت است که "أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلَّ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ" (۵۰:۱۵ ق) (مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم [نه] بلکه آنها از خلق جدید در شبهه اند) و نیز "كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" (۵۵:۲۹ الرحمن) و نیز "إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ" (۳۵:۱۶ الفاطر) یعنی خواست و برد. چه صفات حق وجوبی است و مشیتش فعلی است و قوه و امکان پیرامون جلالش نیست. بلی حق و صفات حق قدیم است پس انارتش افول ندارد و قدیم الاحسان است و باسط الیبدین بالعطیة است دائماً و قدیم التکلم است و بالجمله آن چه از ناحیه حق است قدیم و دائم و ثابت است.

مولانا در غزلیات چنین سروده است:

چيست نشانی آنک هست جهانی دگر	نو شدن حال ها رفتن این کهنه هاست
روز نو و شام نو باغ نو و دام نو	هر نفس اندیشه نو، نو خوشی و نو غناست
نو ز کجا می رسد کهنه کجا می رود	گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست
عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک	می رود و می رسد نو نو این از کجاست
خامش و دیگر مگو آنک سخن بایش	اصل سخن گو بجو اصل سخن شاه ماست
شاه شهی بخش جان مفخر تبریزیان	آنک در اسرار عشق هم نفس مصطفاست

3. اشاره در حکمت پرسش فرعون از چیستی پروردگار: شیخ ابن عربی در فصّ موسوی فصوص الحکم چنین می فرماید:

اما حکمت پرسش فرعون از ماهیت الهی، از روی جهل نبود، بلکه از جهت آزمون بود تا ببیند جواب او را با ادعای رسالت از جانب پروردگارش- و فرعون می دانست مرتبه رسولان را در علم- در نتیجه، استدلال کند با جواب او بر صدق ادعای او. و پرسید پرسش ایهام داری از جهت حاضران تا معرفت بخشد آنان را از حیثی که آگاه نبودند بدانچه او آگاه بود در نفس خود درباره پرسشش.

پس، چون جواب داد او را جواب دادن عالمان به امر (واقعیت)، فرعون- برای ابقای منصب خود- اظهار نمود که موسی جواب نداده بود او را بر پرسشش تا در نتیجه نزد حاضران- به سبب نارسایی فهمشان- چنین به نظر آید که فرعون عالم تر است از موسی. و برای همین، چون گفت او را در جواب آنچه را شایسته بود- و آن در ظاهر غیر جواب آن چیزی بود که از او پرسیده شده بود، و فرعون دانسته بود که او جوابش را ندهد مگر با آن-، به اصحابش گفت، "إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ" (۲۶:۲۷ الشعراء) (همانا رسولتان، که فرستاده شده است سوی شما، به درستی که مجنون است!)، یعنی پوشیده است از او علم آنچه پرسیدم از او، چرا که تصور نمی رود که اصلاً بدانند. بنابراین، سؤال درست است زیرا سؤال از ماهیت سؤال از حقیقت مطلوب است، و ناگزیر باید که در خودش بر حقیقتی بوده باشد.

اما آنان که حدود را مرکب از جنس و فصل قرار دادند، آن در هر چیزی است که در آن اشتراک واقع می‌شود، و آن که جنسی ندارد، لازم نمی‌آید که در خودش نبوده باشد بر حقیقتی که برای غیر خودش نیست. پس، سؤال صحیح است بنا بر مذهب اهل حق و علم صحیح و عقل سلیم، و جواب از آن هم نباشد مگر بدانچه موسی جواب داد با آن.

و اینجا سرتی است بس بزرگ، چه او جواب داد با فعل به کسی که پرسش کرده بود از حد ذاتی، و قرار داد حد ذاتی را عین اضافه به آنچه ظاهر شده بود با آن از صورت‌های عالم، و یا آنچه ظاهر شده بود در آن از صورت‌های عالم. پس، گویی در جواب پرسش او، "وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۶:۲۳ الشعراء) (و چیست پروردگار عالمیان؟)، گفته باشد: همان که ظاهر می‌شوند در او صورت‌های عالمیان از بالا، که آسمان باشد، و پایین، که زمین باشد، "إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ" (۲۶:۲۴ الشعراء) (اگر یقین دارندگان هستید)، و یا او ظاهر می‌شود با آنها.

پس، چون فرعون به اصحابش گفت که او "لَمَجْنُونٌ" (۲۶:۲۷ الشعراء) (به درستی که مجنون است)، همان گونه که گفتیم در معنای مجنون بودن او، موسی افزود در بیان تا فرعون بداند رتبه (مرتبه-خ) او را در علم الهی به خاطر علمش به این که فرعون می‌داند آن را، و گفت، "رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ" (۲۶:۲۸ الشعراء) (پروردگار مشرق و مغرب)، و آورد آنچه را ظاهر می‌شود و پوشیده، و او همان ظاهر و باطن، "وَمَا بَيْنَهُمَا" (۲۶:۲۸ الشعراء) (و آنچه بین آن دو است)، و آن همان سخن اوست که "بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (۲:۲۹ البقرة) (به همه چیز داناست) "إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" (۲۶:۲۸ الشعراء) (اگر عقل ورزی می‌کنید)، یعنی اگر از اصحاب تقیید هستید، چرا که عقل قید می‌زند. پس، اولی جواب یقین دارندگان بود، و آنان همان اهل کشف و وجود هستند.

بنابراین، گفت به او، "إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ" (۲۶:۲۴ الشعراء) (اگر یقین دارندگان هستید)، یعنی اهل کشف و وجود، به درستی که آموختم شما را چیزی که یقین دارید به آن در شهودتان و وجودتان، و اگر از این صنف نیستید، جواب دادم شما را در جواب دوم اگر اهل عقل و تقیید هستید و حصر می‌کنید حق را در آنچه دلایل عقل‌هایتان به دست می‌دهد. پس، موسی ظاهر شد با هر این دو وجه تا فرعون بداند فضل و صدق او را. و موسی دانست که فرعون می‌داند آن را، و یا خواهد دانست آن را به خاطر آن که پرسش کرد از ماهیت، و دانست که پرسش او بر اصطلاح پیشینیان در سؤال با "ما" (چیست) نبود، در نتیجه، جواب داد ولی اگر می‌دانست از او غیر آن را، به طور حتم، او را به خطا کننده در سؤال می‌خواند.

پس، چون موسی قرار داد آنچه را درباره آن پرسش شده بود عین عالم، فرعون به این زبان با او خطاب نمود در حالی که قوم آگاه نبودند، به او گفت، "لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ عَرَبِيًّا لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ" (۲۶:۲۸ الشعراء) (اگر معبودی غیر من گیری، هر آینه تو را زندانیان قرار دهم)، و "سین" در "سجن" (زندان) از حروف زواید است، یعنی هر آینه پوشیده دارم تو را، چرا که جواب دادی با آنچه تایید نمودی مرا با آن تا بگویم تو را مثل چنین سخنی.